پیشخوان

«تحولات منطقه‌ای ویژه قفقاز» در آیینه یک اثر پژوهشی

در شمال کشور ما چه می‌گذرد؟

■ محمدرضا کائینی

بی‌تردید شرایط و تحولات منطقه‌ای کشورهای همسایه ایران در شمال کشور، تأثیراتی فراوان بر ژئوپولوتیک منطقه و حتی وقایع داخل ایران دارد. چه اینکه بخش زیادی از این کشورها، یا در گذشته جزئی از ایران بوده‌اند یا در مراوده نزدیک فرهنگی و اقتصادی با کشورمان قرار داشته‌اند. این طیف از کشورها پس از فروپاشی شوروی سابق، تا حدی به خویشتن خویش بازگشته و در عرصه‌های گوناگون، طرحی نو درافکنده‌اند! با این همه نمی‌توان از نظر دور داشت که صاحبان منافع در این بخش از جغرافیای جهان، این مجموعه کشورها را به حال خویش رها نکرده‌اند و برای تأثیرگذاری بر شرایط داخلی و روابط خارجی آنان، به ویژه رابطه با ایران، به تکاپویی مداوم مشغول شده‌اند.

اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، سعی کرده است تا با رصد پاره‌ای از این تحولات، تصویری واقعی از شرایط کنونی این کشورها به مخاطب ارائه داده و آینده این مناطق را بر اساس سمت و سوی اکنون ایشان، مورد پیش‌بینی قرار دهد. «تحولات منطقه‌ای ویژه قفقاز» به کوشش دکتر حسین احمدی گردآوری شده و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، آن را منتشر ساخته است.

ناشر در بخشی از دیباچه خویش بر این کتاب، در باب اهمیت موضوع و محتوای این اثر، چنین آورده است: «با توجه به اهمیت همسایگان و مناطق همجوار ایران در تاریخ معاصر کشور ما، گروهی پژوهشی در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، با محوریت «تحولات منطقه‌ای» در پاییز ۱۳۸۳ شکل گرفت. در این راستا، کتاب حاضر در پاییز ۱۳۸۵ پس از برپایی ده‌ها

نقشه منطقه قفقاز، ناحیه‌ای میان دریای خزر و دریای سیاه

نشست تخصصی با موضوعیت «منطقه قفقاز»، با ارائه گزیده‌هایی از مباحث مطرح شده در این گردهمایی‌ها به مخاطبان گرامی ارائه می‌شود.

کتاب مشتمل بر دو بخش است، بخش اول شامل دو مقاله ایرانی (تحت عنوان‌های «مناسبات باکو- تل‌آویو»، «شعر و ادب فارسی در آران و آذربایجان») و مقاله‌ای ترجمه شده و بسیار مهم از چارلز ایچ فربنکس (مدیر مؤسسه آسیای مرکزی و استاد روابط بین‌الملل دانشگاه جان هاپکینز) می‌باشد. فربنکس در این مقاله به روابط ملت- دولت‌ها، حدود دموکراسی و خط قرمزهای نهادهای دموکراتیک و نیز نقش واقعی مردم در تعیین سرنوشت خویش، در قفقاز و آسیای مرکزی پساشوروی می‌پردازد. بخش دوم، گزیده‌ای از ده‌ها سلسله نشست تخصصی با موضوع منطقه قفقاز است، که به همت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در طول بیش از یک سال برگزار شده است. در زیر موضوع ۹ نشست برگزیده را، ذکر می‌کنیم. لازم به ذکر است در این ۹ نشست، موضوعات متفاوتی مورد بحث قرار می‌گیرند که الزاماً با هم همپوشانی‌ای نداشته‌اند:

۱- نگاه نادرشاه افشار به منطقه قفقازیه
۲- فراز و نشیب در روابط ایران و جمهوری آذربایجان
۳- تلاقی استراتژی‌ها در بحران قره‌باغ
۴- ترکان جوان در قفقاز
۵- تالشان در جمهوری آذربایجان
۶- همایش تالش‌شناسی در دانشگاه دولتی ارمنستان
۷- تقویم
۸- نقدی بر کتاب «حیدر علی‌اف و شرق»
۹- معرفی کتاب با موضوعیت قفقاز»

افسران انگلیسی و ایرانی پلیس جنوب در پادگان باغ تخت جمشید

خوانشی از زمینه‌های ایجاد و انحلال پلیس جنوب در آیینه اسناد و روایت‌ها

مهمانان ناخوانده‌ای که خود عامل بی‌نظمی بودند!

■ سمانه صادقی

خوانش تاریخچه «پلیس جنوب»، یکی از شاخص‌ترین رهیافت‌ها به سیاهه اقدامات استعمار انگلستان در ایران، به شمار می‌رود. هم از این رو در میان تحولات تاریخ معاصر، از اهمیتی درخور برخوردار است. در مقال پی آمده، زمینه‌های ایجاد و انحلال پلیس جنوب به مدد اسناد و روایت‌ها، مورد تحلیل قرار گرفته است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را، مفید و مقبول افتد.

■■■

■ **بسترهای ایجاد پایگاهی به نام پلیس جنوب**

در قرن نوزدهم ایران به دلیل جغرافیای سیاسی و قرار گرفتن بر سر راه هندوستان، داشتن سواحل طولانی در خلیج‌فارس و دسترسی به آب‌های آزاد، میان قدرت‌های بزرگ استعماری همچون انگلیس، روسیه، فرانسه و آلمان اهمیت ویژه‌ای داشت. حتی لرد کرزن- نایب‌السلطنه انگلیس در هند- در همین خصوص می‌گوید: «قضیه ایران رفته رفته جزو مسائل عمده شرق شده است که مورد علاقه لندن و سن‌پترزبورگ و اسلامبول است. وزیر مختار انگلیس در تهران باید با سفرای ما در پایتخت‌های روسیه و عثمانی در تماس دائمی باشد. ورود پی در پی سفیران اروپایی به دربار تهران خود حاکی است که دیگر ایران فقط یک دولت آسیایی نیست، بلکه مهره شطرنج در سیاست جهانی است». البته ایران از مدت‌ها قبل و حداقل به خاطر دو موضوع، برای انگلیسی‌ها حائز اهمیت بود. عامل نخست اینکه ایران در برابر هند، حکم سپر حفاظتی را برای انگلیسی‌ها ایفا می‌کرد. چون هند نزد انگلیسی‌ها، جایگاه بسیار ویژه‌ای داشت و نزدیک شدن به مرزهای هند برای آنها، خط قرمز به شمار می‌رفت. بنابراین انگلیسی‌ها اصلاً تحمل نمی‌کردند که دیگر رقبا (روس‌ها یا آلمان‌ها یا فرانسوی‌ها) بخواهند به هند نزدیک شوند. چون همان‌طور که می‌دانید در آن ایام، هند با ایران هم‌مرز بود و هنوز کشور پاکستان شکل نگرفته بود. عامل دیگر اینکه ایران به دلیل قرارداد دارسی و منابع نفتی‌ای که به این واسطه در اختیار انگلیسی‌ها قرار داده بود، برای آنها بسیار اهمیت داشت به خصوص که در جنگ جهانی اول، نفت ایران واقعاً به انگلیسی‌ها در پیروزی‌شان کمک کرد. از سوی دیگر چون روس‌ها سال‌ها به بهانه حمایت از اتباع خود و تأمین امنیت مالی و جانی آنها، با تشکیل نیروی قزاق در شمال و شمال‌غربی ایران عملاً استقلال ایران را نقض کرده و موجبات دخالت‌های کلان در سیاست‌گذاری دولت‌های ایرانی را برای خود فراهم کرده بودند، انگلیس‌ها نیز برای تسلط بر ایران همچون روس‌ها به فکر تأسیس نیروی نظامی در جنوب ایران افتادند. چون برای تأمین منافع انگلستان مهم‌ترین قسمت ایران فارس، بوشهر، کهگیلویه و بویراحمد، هرمزگان، کرمان و خلیج فارس بود. در خصوص اهمیت مناطق جنوبی ایران، لرد لنزوان در سال ۱۹۰۳ م. می‌نویسد: «دولت بریتانیای کبیر برقراری یک ایستگاه دریایی، یک بندر که دارای استحکامات باشد در خلیج فارس توسط هر دولتی باشد آن را مانند یک تهدید تند و شدید به منافع انگلستان خواهند شناخت... و دولت انگلیس بدون تردید و با تمام وسایلی که در اختیار دارد از آن جلوگیری خواهد کرد.» انگلیس با این هدف به تدریج شروع به تقویت نیروهای خود در مناطق جنوبی ایران کرد. حتی در اواخر ژانویه ۱۹۱۵ به بهانه حفظ لوله‌های نفت خوزستان از خرابکاری آلمان‌ها ۲هزار سرباز در اهواز مستقر کرد. انگلستان نهایتاً در دومین سال جنگ جهانی اول، به بهانه ایجاد نظم و امنیت در جنوب ایران، تصمیم به ایجاد یک نیروی نظامی در ایران گرفت. این نیروی نظامی که به پلیس جنوب یا اس.پی.آر (تپانچه‌داران جنوب پارس) معروف شد، به فرماندهی ژنرال سایکس در ۲۷ بهمن ۱۲۹۸هـ ش شکل اجرایی به خود گرفت.

■ **ایجاد نظم و امنیت توسط عامل بی‌نظمی**

حضور و دخالت روسیه و انگلستان در ایران و تسلط بر شمال و جنوب کشور از یک‌سو موجب تشکیل گروه‌های مبارز در شمال و جنوب ایران شده و از سوی دیگر در سایه فقدان قدرت دولت مرکزی و سلطه آن بر تمامی جغرافیای سیاسی ایران، گروه‌های فرصت‌طلب مسلح را به این فکر انداخته بود که می‌توانند سلطه خود را بر جان و مال اهالی این بخش‌های کشور اعمال کنند. از جمله این گروه‌های فرصت‌طلب شیخ خزعل در جنوب ایران، بود. بنابراین دولت انگلستان در ۲۲ مهر ۱۲۸۹، طی اولتیماتوم شدیداللحنی از ایران خواسته بود که طی سه ماه به نظم و امنیت در جنوب ایران به‌ویژه راه‌های بوشهر به شیراز و اصفهان بپردازد وگرنه خود رأساً به تشکیل قوایی زیر نظر افسران انگلیسی مبادرت خواهد کرد. اما با وجودی که کابینه سپهدار تنکابنی با تصویب مجلس شورای ملی به تشکیل نیروی ژاندارمری زیر نظر افسران سوئدی مبادرت ورزید و این نیرو توانست امنیت و آرامش را در جنوب برقرار سازد، انگلستان همچنان وجود پلیس جنوب را ضروری می‌دانست. البته نگرانی انگلیسی‌ها از عدم امنیت راه‌ها و مناطق جنوبی ایران در حالی صورت می‌گرفت که سر پرسی کاکس، وزیر مختار انگلیس، بالاترین نشان حکومت هند را به شیخ خزعل- عامل ناامنی جنوب ایران- اهدا کرد.

■ **تشکیل پلیس جنوب در بی‌خبری دولت مرکزی!**

در ۲۵ اسفند ۱۲۹۴ هـ ش (۱۶ مارس ۱۹۱۶ م.) سر پرسی سایکس به همراه دسته‌ای از نظامیان انگلیسی و هندی وارد بندرعباس می‌شود. روز بعد «پلیس جنوب» با واژه اختصاری S.P.R رسماً توسط ژنرال «سر پرسی سایکس» در جنوب ایران، بدون اطلاع دولت مرکزی شکل می‌گیرد. البته ضعف دولت مرکزی ایران همواره مانع می‌شد که نسبت به اقدامات روس و انگلیس در کشور واکنشی نشان دهد. علاوه بر آن دولت‌هایی هم که در این دوره در ایران بر سر کار می‌آمدند خودفروخته و از ایادی همان استعمارگران بودند و همین امر باعث شده بود که روس و انگلیس، ایران را تحت‌الحمایه خود بدانند. با این حال سفارت انگلیس ۷ آگوست ۱۹۱۶ م. یعنی چهار ماه و ۲۴ روز پس از تأسیس پلیس جنوب، خبر آن اقدام را طی نامه‌ای به دولت ایران اعلام می‌کند: «نواب مستطاب اشرف ارفع والا. شرف دارم خاطر نواب مستطاب اشرف والا را مستحضر سازم از اینکه به موجب مدلول مراسله متحدالمال مورخه ۴ اوت و جواب نواب اشرف والا مورخه ۵ (۱۴ اسد) دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جنرال سر پرسی سایکس را به سمت مدیری قوایی که برای حفظ انتظامات جنوب ایران تشکیل می‌یابد انتخاب نموده‌اند. از نواب اشرف والا خواهشمندیم مقرر فرمایند به کارگزاران محلی از مأموریت معزی‌الیه اطلاع داده شده و به آنها دستورالعمل داده شود که حتی‌المقدور به معزی‌الیه مساعدت نمایند. در این موقع احترامات فائقه را تجدید می‌نماید. امضاء وزیر مختار انگلیس...» از اواخر ماه آگوست و اوایل سپتامبر ۱۹۱۶م. هم مارلینگ (سفیر وقت بریتانیا در ایران)، تلاش بسیاری می‌کند که دولت ایران این نیروی نظامی را به رسمیت بشناسد اما نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. سرانجام وثوق‌الدوله در ۲۳ نوامبر ۱۹۱۶م. برای به رسمیت شناختن این نیروی نظامی، پیشنهادی را در هشت ماده مطرح می‌کند که آن هم مورد پذیرش انگلیسی‌ها واقع نمی‌شود:

۱- پس از پایان جنگ، افسران کشور ثالثی جایگزین افسران پلیس جنوب و نیروی قزاق گردد.

> **هزینه بالای پلیس جنوب و افزایش هر ساله آن، انگلستان را با مشکل مواجه ساخته بود. این مسئله در حالی بود که انگلستان در برابر این هزینه، دستاورد چندانی عایدش نمی‌شد! بنابراین مارلینگ در ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۷م. نامه‌ای به هاردینگ معاون دائمی وزارت امور خارجه انگلستان می‌نویسد و می‌گوید: «چون انگلستان بعد از جنگ، باید پلیس جنوب را به ایران واگذار کند، بهتر است این کار را از همین امروز انجام دهد»**

یکی از فرماندهان انگلیسی پلیس جنوب سوار بر تخت روان در میان کارگران ایرانی

> **پلیس جنوب برای ایران و حتی برای وثوق‌الدوله- که دوست انگلستان به شمار می‌رفت- مهمانی ناخوانده و مزاحمی بود که مردم ایران هرگز آن را قبول نداشتند. طبق اسناد وزارت خارجه امریکا، دولت ایران در سال ۱۹۱۸ م. طی نامه‌ای شدیداللحن، پلیس جنوب را به عنوان یک قوه خارجی و تهدیدی برای استقلال و تمامیت ایران، محکوم می‌کند و ضمن اعتراض به حضور نیروهای بریتانیا، خواستار فراخوانی آنها می‌شود!**

۲- قسط ماهانه ۵۰ هزار پوندی مربوط به موراتوریم [استمهال] به ۲۰۰ هزار تومان تغییر کند.
۳- در تعرفه‌های گمرکی تجدید نظر شود.
۴- تمام نیروهای خارجی پس از پایان جنگ ایران را ترک کنند.
۵- متفقین متعهد شوند از مداخله در امور ایران خودداری کنند و اتباع ایران را تحت‌الحمایه نسازند و با سران ایلات و عشایر قرارداد نبندند.
۶- متفقین متعهد شوند که در آینده بین خود یا با سایر کشورها کنوانسیونی را به امضا نرسانند که بر اساس آن استقلال ایران در خطر افتد یا هدف آن اشغال یا الحاق خاک ایران باشد یا خساراتی برای ایران به بار آورد.
۷- ایران در کنفرانس صلح دارای نمایندگانی مشورتی باشد.
۸- به اتباع کشور انگلستان که در زمان جنگ در کشور ایران خسارت دیده‌اند، غرامت نپردازد.

نهایتاً کار به گفت‌وگوی حضوری می‌انجامد، هرچند انگلیسی‌ها در این ملاقات نیز به مقصود نرسیدند.

■ **اعمال فشار به دولت ایران برای به رسمیت شناختن پلیس جنوب**

از آنجا که انگلیسی‌ها این نیروی نظامی را بدون اجازه دولت ایران، در جنوب کشور تأسیس کرده بودند، در سال‌های اولیه، تلاش بسیاری کردند که دولت ایران، این نیرو را به رسمیت بشناسد. سرانجام سپهسالار قراردادی را برای به رسمیت شناختن پلیس جنوب می‌بندد ولی همچنان بی‌سرانجام می‌ماند و کابینه وثوق‌الدوله هم توافق ضمنی کابینه پیشین که پلیس جنوب را به رسمیت شناخته و به امضا رسانده بود، اجرایی نمی‌کند و مذاکرات به تعویق می‌افتد. دولت ایران نهایتاً در ۲۲ اسفند ۱۲۹۵هـ ش انتصاب «سر پرسی سایکس» انگلیسی را به عنوان سازمان‌دهنده «پلیس جنوب» رسماً تأیید می‌کند ولی همچنان آن نیروی نظامی را به رسمیت نمی‌شناسد. بنابراین متفقین به سیاست اعمال فشار متوسل شدند و وزارت امور خارجه انگلستان و دیوان هند تصمیم می‌گیرند که دیگر به ایران کمک مالی نکنند، مگر اینکه دولت ایران قرارداد نظامی و مالی سپهسالار را به رسمیت بشناسد. سرانجام احمدشاه مجبور به امضای قرارداد به رسمیت شناختن پلیس جنوب می‌شود. البته ویلیام جی. اولسون- مورخ امریکایی- معتقد است: «احتمالاً پیشنهاد اصلی این حرکت ماهرانه را وثوق‌الدوله داده بود، چه او به مارلینگ پیشنهاد کرده بود که دولت انگلستان تهدید کند که در صورتی که ایران واکنش رضایت‌بخشی در مورد اجرای قرارداد ماه آگوست نشان ندهد، انگلستان هم موراتوریم را لغو خواهد کرد. این عمل تا حدودی برای صدراعظم رویکردی غیرعادی بود، اما این را هم نباید نادیده گرفت که وی در مقام ریاست کابینه از موقعیتی مستحکم برخوردار نبود و از این رو، بی‌میل نبود تا از هر وسیله مؤثری برای اعمال فشار بر شاه که از او بیزار بود استفاده کند. از سویی، کابینه وثوق‌الدوله برای آنکه بتواند پابرجا باشد به وجه نقد نیاز داشت و احتمالاً می‌خواست با توسل به این شیوه مارلینگ را قانع کند که کابینه‌اش با او همراه است، اما به کمک نیاز دارد. ضمناً این را هم می‌دانست که می‌توان با این نمایش حمایتگرانه، بدون اینکه عملاً به توافقی دست یابد، روند مذاکرات را تداوم بخشد.»

■ **هدف واقعی تشکیل پلیس جنوب**

با وجود آنکه انگلستان همواره ادعا می‌کرد هدف از تأسیس این نیروی نظامی، ایجاد امنیت راه‌ها و کمک به دولت ایران بوده، باید پرسید چرا سر پرسی سایکس بدون هماهنگی دولت مرکزی ایران اقدام به کادرسازی پلیس جنوب کرد؟ یا اگر این سلسله اقدامات پلیس جنوب در جهت منافع ایرانیان نیز بود، چرا این حجم وسیع از نفرت مردم جنوب ایران و نیز شکل‌گیری مبارزات مستمر تا انحلال آن نیرو را در پی داشت؟ یا اگر مردم جنوب ایران، از حضور پلیس جنوب احساس امنیت و آرامش می‌کردند، چطور در راه مبارزاتشان، از نیروهای ژاندارمری کمک خواستند؟ امری که حتی به کوتاه شدن دست نیروهای ژاندارمری از تأثیرگذاری بر امنیت منطقه منجر شد و سبب ادغام آن در پلیس جنوب را فراهم کرد؟!

روشن است که انگلیسی‌ها این نیروی نظامی را که از میان مزدوران هندی و نیز تعداد پنج تا ۷هزار ایرانی سامان گرفته بود، برای یاری رساندن به منافع تجاری انگلستان و امنیت تجارت و حفاظت از چاه‌های نفت و انتقال امن آن برای بهره‌برداری ناوگان دریایی و تأمین سوخت این کشور در طول جنگ جهانی پایه‌ریزی کرده بودند. امری که ضعف دولت مرکزی ایران در سلطه بر تمام مرزهای جغرافیایی روند آن را سرعت بخشید! چراکه با آغاز جنگ جهانی اول، آلمان‌ها نیز به منظور مبارزه با منافع انگلیسی‌ها و نیاز جدی و حیاتی ناوگان دریایی‌شان که به تازگی سوخت آن از زغال سنگ به سوخت‌های فسیلی از جمله نفت تغییر یافته بود، به جنوب ایران ورود پیدا کرده بودند.

■ **زمینه‌های بیرون کردن مهمان ناخوانده**

هزینه بالای پلیس جنوب و افزایش هر ساله آن، انگلستان را با مشکل مواجه ساخته بود. بنابراین مارلینگ در ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۷ م. نامه‌ای به هاردینگ معاون دائمی وزارت امور خارجه انگلستان می‌نویسد و می‌گوید: چون انگلستان بعد از جنگ، پلیس جنوب را به ایران واگذار می‌کند، بهتر است این کار را به دلایل زیر از همین حالا انجام دهد:

۱- پلیس جنوب هر هفته صدهزار پوند هزینه دارد در حالی که در برابر چیزی عایدش نمی‌شود.
۲- قرار بود این نیرو معادلی برای نیروی قزاق باشد که چنین کاری نتوانست بکند.
۳- پلیس جنوب باید فعالیت آلمان‌ها را متوقف می‌کرد که نکرد.
۴- این نیرو باید امنیت را در منطقه ایجاد می‌کرد که نتوانست.
۵- هزینه پلیس جنوب به نسبت از ارزش تجارت جنوب ایران بیشتر است.

اما کمیته امور ایران که به ریاست لرد کرزن در وزارت امور خارجه انگلستان به وجود آمده بود، این نظر مارلینگ را رد می‌کند و همچنان بر لزوم حضور این نیروی نظامی در ایران اصرار می‌ورزد. با این حال ۱۲ اکتبر ۱۹۱۷ م. دولت ایران نامه‌ای به مارلینگ می‌نویسد که ایران قصد دارد نیرویی به فرماندهی کشور ثالثی به وجود آورد، بنابراین باید افسران و افراد انگلیسی پلیس جنوب فوری فراخوانده شوند تا هنگام ورود افسران کشور ثالث، این واحد تحویل حکمران کل شود اما دولت انگلیس توجهی به این نامه نمی‌کند. اواخر اکتبر ۱۹۱۷ م. احمدشاه، قوام‌السلطنه را نزد مارلینگ می‌فرستد که درباره کمک ماهانه ۲۰۰ هزار تومانی انگلیس به احمدشاه و تشکیل کابینه جدید مذاکره کند و درخواست نماید که انگلیس نیاز ایران به جنگ‌افزار را تأمین کند اما کمیته امور ایران در پاسخ به خواسته‌های احمدشاه غیر از مسئله کابینه دولت، شرایط دیگری مطرح و درخواست می‌کند که دولت ایران، پلیس جنوب را همچنان تا پایان جنگ به رسمیت بشناسد. با این حال پلیس جنوب برای ایران و حتی برای وثوق‌الدوله که دوست انگلستان به شمار می‌رفت، مهمان ناخوانده و مزاحمی بود که مردم ایران هم آن را قبول نداشتند. طبق اسناد وزارت خارجه امریکا، دولت ایران در سال ۱۹۱۸ م. طی یک نامه شدیداللحن، پلیس جنوب را به عنوان یک قوای خارجی و تهدیدی بر استقلال و تمامیت ایران محکوم می‌کند و ضمن اعتراض به حضور نیروهای بریتانیا خواستار فراخوانی آنها می‌شود. از سوی دیگر با پایان یافتن جنگ جهانی اول در اواخر سال ۱۹۱۸ م. و از بین رفتن رقبای انگلیس در ایران یعنی روسیه و آلمان، انگلستان قدرت بلامنازع در ایران می‌شود. در این دوران با آنکه دیگر خطری هند را تهدید نمی‌کند اما به خاطر تشکیل جامعه ملل و امضای منشور آن، تسخیر کشورها و مستعمره کردن آنها ممنوع می‌شود. بنابراین لرد کرزن نیرنگ تازه‌ای می‌زند و برای تأمین اهداف سیاسی و نظامی انگلیس در ایران و تسلط کامل بر همه امور مالی و اقتصادی ایران قرارداد ۱۹۱۹ را مطرح می‌کند. با وجود تلاش‌های بسیار نوچه‌های انگلیس برای امضای قرارداد، با مخالفت ملیون ایرانی، احمدشاه این قرارداد را امضا نمی‌کند و مجلس پس از ۱۰ روز اجرای قرارداد را متوقف می‌سازد. شکست قرارداد ۱۹۱۹ ضربه‌ای بود که مانع شد انگلیسی‌ها به اهدافی چون تثبیت منافع اقتصادی انگلیس از طریق نفت ایران، تقویت مرزهای هندوستان و تأمین برتری و انحصار قدرت انگلستان در خلیج فارس، ایجاد سد محکمی در برابر بلشویک‌ها و جلوگیری از تبلیغات آنها، برسند. به همین روی انگلیسی‌ها پس از این شکست درصدد به قدرت رساندن یک نیروی دست نشانده در ایران برآمدند که از طریق آن منافع‌شان را تأمین کنند. آیرونساید نیز در یادداشت‌های روزانه‌اش به این مسئله اشاره کرده است: «شخصاً عقیده دارم پیش از آنکه از اینجا برویم باید این افراد را به حال خود رها بکنم. در واقع یک دیکتاتور نظامی گرفتاری‌های ما را برطرف خواهد کرد و ما را قادر خواهد ساخت که بی‌هیچ دردسری این کشور را ترک گوییم.» با اجرای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹هـ ش و روی کار آمدن رضاخان و تأمین منافع انگلستان با کمترین هزینه، حضور پلیس جنوب در ایران دیگر ضرورتی نداشت. بنابراین در آذر ۱۲۹۹هـ ش این نیروی نظامی به کل در ایران منحل شد. جالب است نیرویی که انگلیسی‌ها از مدت‌ها قبل به دلیل هزینه مالی‌اش، به‌دنبال انحلال آن بودند، این روزها از سوی سلطنت‌طلبان به عنوان یکی از خدمات رضاخان و در جهت تأمین منافع ایران در برابر انگلیس تلقی می‌شود.